



تو باشد و من بتوانم بدون مزاحم لب
آن زندگی کنم. نه پنجره‌ای برای
غروب‌ها. نه پنجره‌ای برای عصرهای
جمعه فقط.

با پنجره‌ای که از آن فقط طلوع
آفتاب را تماشا کنم. خدایا نه پنجره‌ای
که گاهی بازش کنم و فقط هوایی تازه
کنم. من پنجره‌ای می‌خواهم که همه
زندگی‌ام با آن بگذرد. پنجره‌ای که
روزها و شب‌هایم و لحظه‌هایم را از
چشم آن ببینم. خدایا به من از این
دنیای بزرگت پنجره‌ای بده که خلوت
من باشد و از لبه آن زیبایی‌های دنیا
دیده شود.

لیلی شیرازی

پارسال هم عاشورا و هم اربعین در حرم پیام‌رسان
واقعه‌ی عاشورا بودم؛ در حرم حضرت زینب‌س و
حسینیه‌ها و خیابان‌های اطراف حرم.
در منطقه‌ای از حومه‌ی دمشق بودم که ما ایرانی‌ها و
بسیاری از شیعیان، صمیمانه آن را «زینبیه» می‌خوانیم و
خود اهالی دمشق آن را به نام «سیده زینب» می‌شناسند.
در آن‌جا تقریباً همزمان، عزاداری مردم چند کشور را
دیدم؛ علاوه بر هم‌وطنان ایرانی، عراقی‌ها، پاکستانی‌ها
و کم و بیش برخی از اهالی کشورهای دیگر. همین
بهانه‌ای شد تا محرم امسال به جست‌وجوی نکته‌ها و
تصویرهایی از مراسم و شیوه‌ی عزاداری دوستداران
امام حسین‌ع در کشورهای گوناگون بپردازم. تصویرها
و نکته‌هایی که شاید یک شماره‌ی مجله هم برای نشان
دادنشان کم باشد و به‌همین خاطر به چاپ چندتایی از
آنها در این صفحه پسنده می‌کنیم

محمد مصطفی نیا

بنای لاله است حسین

«شاه است حسین / پادشاه است حسین /
دین است حسین /
دین پناه است حسین /
سرداد و نداد دست در دست یزید /
حقا که بنای لاله است حسین»
این ابیات از مشهورترین ابیاتی است که
روزهای محرم در هند شنیده و دیده
می‌شود.



دسته زنجر زنان روستای «اوجام»
(شرق عربستان سعودی)،
شیوه عزاداری اهالی این روستا در
منطقه‌ی خودشان ویژه است

چهره های شیطانی اشکریان یزید،
شیعیان منطقه ی «سنایس» در بحرین
روز عاشورا مراسم ویژه و شبیه خوانی
خاصی دارند.



شیعیان ساکن نیویورک
(آمریکا) راهی ویژه
خودشان برای جبران
دوریشان از کربلا پیدا
کرده اند؛ آنها ماه محرم
در مسجد نیویورک ماکتی
از حرم امام حسین دارند...



دوستداران امام
حسین (ع) در کابل
(افغانستان) رسم
دارند مه روز عاشورا
را به یاد علی اصغر
(ع) به عزاداران شیر
گرم بدهند.

وقتی در پناه پروردگاری؛ اندوهگین مباش

خاطره روح بخش

پیش، در چنین روزی، در مسیر رود مهربانی قرار گرفته بود و چه خوب این مهربانی را به مادری نشان داد که آشفته و حیران، در جست‌وجوی سرپناهی بود تا فرزندش را به دنیا بیاورد؛ فرزندی که خداوند به او بخشیده بود. فرزندی که به دستور خداوند بی‌آن که پدری داشته باشد، نزد او امانت بود.

درخت باید مهربانی می‌کرد، پس سایه‌اش را گستراند تا مادر آشفته را در پناه خود بگیرد، تنه‌اش را استوار کرد تا مادر بتواند به آن تکیه دهد، و سر خم کرد تا مادر از خرماهای رسیده بخورد و قوت بگیرد.

رودخانه‌ی مهربانی به زمین هم رسیده بود، مادر تشنه بود و آب مهربان باید از سینه‌ی زمین می‌جوشید تا این نوزاد به آب مهربان و خنک شسته شود و مادر از آن سیراب شود. پس زمین به اشاره‌ی خداوند از زیر پای مادر سینه باز می‌کند و جرعه جرعه آب از سینه‌ی زمین بیرون می‌ریزد تا مادر آشفته که چندی پیش آرزو کرده بود که ای کاش پیش از این نابود شده بود تا چنین روزی را نبیند، اکنون در پناه مهربانی درخت و زمین آرام بگیرد و قوت داشته باشد.

مهربانی که دیگر حرف پس و پیش ندارد، مهربانی، مهربانی است؛ حالا می‌خواهد مهربانی آب باشد برای گلوی تشنه، می‌خواهد مهربانی گرگ باشد به بچه‌هایش، یا مهربانی مادر به فرزندش.

در هر کدام از این‌ها، انگار کن مهربانی چشمه‌ی آبی پاک و پاکیزه است که جاری می‌شود و زیبایی را در مسیر خود، به هر جا که پایش برسد، می‌رساند. یا مثلاً سایه‌ی گسترده و وسیعی در یک ظهر داغ تابستانی که بی‌چشم‌داشت روی زمین گسترده است تا هر کس، از هر کجا خواست برسد و زیر سایه‌اش به درخت تکیه دهد و از نيزه‌های داغ خورشید در امان باشد و حتی یک فنجان چای داغ در غروب سرد زمستانی، پشت پنجره‌ی برف گرفته، که فقط به خاطر گرمای خودش نیست که لبخند به لب می‌نشانند، بلکه با هر جرعه‌اش، اندکی از محبت و مهربانی هم در خود دارد، که روح را هم مثل بدنت، در این زمستان سرد گرم می‌کند و زنده نگه می‌دارد.

درخت هم می‌تواند مهربان باشد. این روزها، سالروز مهربانی یک درخت خرماست. یک درخت خرما در جایی دور، در شرق فلسطین، در سرزمین بیت‌المقدس، سال‌ها



که مادر بودن، چه قدر ویژه و خواستنی است که درخت را فرمان می‌دهند خم شو و بر سر مادر خرمای تازه فرو بریز و زمین را دستور می‌دهند که مادر تشنه است، به او آب برسان و آرامش کن و کودک را زبان می‌دهند که به پاکدامنی مادر اعتراف کن و پیامبری خودت را اعلام کن تا گردی از بدنامی بر دامان مادرت ننشیند.

شاید روز میلاد مسیح (ع)، بیش‌تر از آن که جشن معجزه‌ی ولادت عیسی‌ع، باشد، جشن گرمای‌داشت مادر است. روزی که زمین و آسمان به مراقبت و تیمار مادری پرداخت که پناهی جز خدا، این سرچشمه‌ی پایان‌ناپذیر محبت و مهربانی نداشت، و او، خود چه خوب نشان داد که مادر، چه عزیز و بزرگ و دوست‌داشتنی است. آن قدر که خدا خود پناه او می‌شود و به او می‌گوید: «غمگین نباش!»^۴

و این گونه بود که رودخانه‌ی مهربانی، کودک را در پناه خود گرفت و به جشن تولد او نشست. و هیچ عجیب نیست کودک‌ی که محصول مهربانی مادر و درخت و زمین باشد، خود به پیامبر مهربانی تبدیل شود. عیسی‌ع، پسر مریم‌س، کودک‌ی بود که آن روز، در پناه درخت به دنیا آمد، بی‌آن که پدری داشته باشد و در کنار چشمه آرام گرفت، در حالی که مادرش، مریم پاک نگران نامهربانی مردمی بود، که معجزه‌را باور نداشتند و می‌ترسید زبان گزنده‌شان او و فرزندش را آزار دهد و زندگی را بر آن‌ها سخت کند.

پس وقت آن بود که کودک، کار درخت و زمین را کامل کند و این بار او مریم مادر را در پناه مهر خود قرار دهد. پس نوزاد تازه به دنیا آمده، به سخن درمی‌آید که «من بنده‌ی خدایم! او کتاب (آسمانی) به من داده! و مرا پیامبر قرار داده است.»^۲ و بعد هم می‌خواند که خداوند «مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده است.»^۳ و مریم در سایه‌ی مهربانی آرام می‌گیرد.

تنها این فکر می‌ماند که مریم، جز مادر بودن، چه داشته که خداوند این گونه فرمان مهربانی می‌دهد؟ و این فکر

۱. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۲۳
۲. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۰
۳. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۲
۴. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۲۴

آخرین نصیحت

شیطان گاهی نزد پیامبران الهی می آمد و از آن حضرات سئوالاتی را می پرسید ، اما هیچ گاه نمی توانست آن ها را از راه خدا دور کرده فریب دهد.

در این میان روزی از روزها شیطان نزد حضرت یحیی (ع) آمد .

آن روز حضرت یحیی (ع) به شیطان گفت : «حالا این بار من از تو سئالی دارم.»

شیطان در پاسخ گفت :

« مقام شما بالاتر از آن است که جواب ندهم، هر چه

می خواهی بپرس . من پاسخ خواهم داد .»

حضرت یحیی (ع) گفت : « دوست دارم دام های تو را که به وسیله آنها فرزندان آدم را شکار کرده و گمراه می کنی ، به من نشان دهی.»

شیطان گفت : « با کمال میل خواسته تو را بجا می آورم »
آن وقت شیطان در قیافه ای عجیب و با وسایل گوناگون خود را به



حضرت یحیی (ع) نشان داد و توضیح داد که چگونه با آن وسایل
رنگارنگ فرزندان آدم را فریب داده و به سوی گمراهی می برد.
حضرت یحیی (ع) پرسید:

«آیا هیچ شده که لحظه ای پیش بیاید و تو به من پیروز شوی؟»
شیطان گفت: «نه، هرگز! ولی در تو خصلتی می بینم که گاهی
من را شاد و خرسند می کند.»

یحیی (ع) فرمود: آن خصلت کدام است؟
شیطان پاسخ داد: «شما گاهی در خوردن افراط می کنی. من
دیده ام هنگامی که افطار می کنی سنگین می شوی، بدین جهت از
انجام بعضی نمازهای مستحبی و شب زنده داری باز می مانی...»
*

یحیی (ع) نقل می کند:
«من از همان لحظه با خداوند عهد کردم که هرگز غذا را به طور کامل
نخورم و از طعام سیر نشوم، تا بتوانم خدا را در همه وقت نماز بگذارم.»
شیطان گفت:
«من نیز با خود پیمان می بندم که دیگر هیچ مؤمنی را
نصیحت نکنم.»
بدین وسیله حضرت یحیی (ع) یکی از مهمترین دام های
شیطان را از خود دور کرد.

بیستم دی ماه
سالروز درگذشت
میرزا تقی خان امیر کبیر

برای دانا تر شدن جوانان ایرانی ...



درون کتابها، آرزوهای کوچک و حقیر داشتند. اما تو که در نظر دیگران به عنوان فرزند یک آشپز، باید به سرنوشتی چون دیگر خدمتگزاران راضی می شدی، آرزوی دیگرنداشتی و فقط به بزرگی و زندگی خوب می اندیشیدی.

تفاوت تو با آنها چنان بود که اگر جای نشستنتان به اندازه یک آجر بلند می شد می نشستند و نمی فهمیدند اما تو می فهمیدی که به قد یک ورق کاغذ بلند تر نشسته ای. هوش و استعدادت آنقدر آشکار بود که اربابان را وادار کند تا تو را به حریم های خود راه دهند. تو اجازه آموختن گرفتی و آرام آرام و مرحله به مرحله در مسیری افتادی که تو را به مرزهای توانایی نزدیک می کرد.

پیش رفتی تا در قشون تبریز جایگاهی پیدا

فرزند روستای هزاره، دورافتا گذشته است از روزهایی که مخفیانه پشت در اتاقی می ایستادی که اشراف زادگان در آن رو بروی معلم می نشستند تا پیاموند و نمی آموختند و تو که اجازه حضور در کنارشان نداشتی، می آموختی بی آنکه دیده شوی.

آنان که همه چیز برایشان فراهم بود چشم در چشم معلم داشتند با گوشه پایی بسته و خیالی که بیرون از اتاق سرگردان بود. و تو بیرون از دایره اشراف زادگان در سایه می ایستادی، گوش می کردی و غرق می شدی در رویاهایی که بیگانه بود با دنیای خدمتگزاران و مردم عادی کوچه و بازار. پسران ناز پرورده که در خانه خود مکتبخانه خصوصی داشتند و بخاطر پهران قدرتمند بزرگوارده به حساب می آمدند، بی توجه به دنیای بزرگ

کردی. یادت هست روزی که زمامدار آینده دوران خود را همراهی می کردی از تبریز تا تهران تا بر تخت بنشیند؟

روزگار بازی های عجیبی دارد. پسری که اجازه نداشت همراه اشراف زادگان در یک اتاق بنشیند و درس بخواند، حالا به عنوان حامی در کنار جوانی بود که در میانه آن روزگار پر آشوب که شاهزادگان به سادگی در معرکه قدرت قربانی می شدند با تکیه بر صلابت و مهربانی پدرا نه امیر لشکرش، به سوی پادشاهی اسب می تاخت.

می دانم که هنوز حسرت آن داری که کاش آن پسر که مثل شاگردت بود، می توانست قلب جوانش را به ورای حکومت بیاورد تا می توانستی کارهای بیشتری برای ایران و ایرانی انجام بدهی.

آرزو داشتی می توانست دور از قدرت طلبی های اطرافیان پول پرست به جای شاه بودن خدمتگزار مردمش باشد. می دانم هنوز حسرت آن داری که نتوانستی از او آدم بسازی و آن زخم هیچ وقت خوب نمی شود، اما حالا حداقل خیلی از آرزوهایی که برای ایران و ایرانی داشتی به جایی رسیده

است.

یادت هست روزهایی که دارالفنون را به عنوان اولین مدرسه می ساختی، به یاد کودکیان دور از مرزهای دانایی، تا جایی باشد برای دانایان شدن جوانان ایرانی!

حالا می توانی آسوده باشی که جوانان ایرانی هر روز به مرزهای جدیدی از دانش می رسند تا کشورمان قوی تر باشد.

مردمان عصر تو، تنها در خلوت برایت گریستند و نتوانستند برای آرزوی های تو که زندگی خوب برای آنها بود کاری بکنند و خود را از چنگ ظلم نجات دهند؛ اما زمان در گذر بود و عصر جدید با نسلی متفاوت در راه.

فرزند هزاهو! روزهایی که آرزویش را داشتی فرا رسید. حالا می توان تو را مجسم کرد درحالی که به نمایش استعدادهای جوانان کشورمان ایران اسلامی مان می بالی.



کرم صورتی؛ ابریشم صورتی

دیگری در بیاوریم باید آن را به روش های مصنوعی رنگ کنیم که باعث بالا رفتن قیمتش می شود. اما محققان در سنگاپور دنبال یافتن راهی جایگزین برای رنگ کردن این ابریشم ها هستند که با آن بتوان لباس های ابریشمی رنگی را بسیار ارزانتر از قبل تولید کرد.

دانشمندان می گویند: در چند سال آینده می توان از این روش استفاده کرد. الان در مرحله آزمایش آن هستیم، به این ترتیب که مقدار بسیار کمی از رنگ های خالص را به مواد غذایی کرم های ابریشم اضافه می کنیم که باعث می شود آنها تارهایی به همان رنگ تولید کنند. این روش هم اکنون برای رنگ صورتی جواب داده است و ما مشغول فعالیت روی رنگ زرد هستیم. امیدوارمی در آینده این روش برای همه رنگ ها نتیجه بدهد.

فکرش را بکنید اگر ما آدم ها هر غذایی که می خوردیم به رنگ آن در می آمیدیم، چه اتفاقی می افتاد؟!

به نظر خنده دار و غیر ممکن می آید، نه؟ درست است که ما اینطور نمی شویم، اما دانشمندان توانسته اند روشی بکار ببرند که از این طریق کرم ها را رنگ کنند. حتماً می پرسید این کار چه فایده ای دارد. صبر کنید. اگر بدانید که این کرم ها، کرم های ارزشمند ابریشم هستند، نظرتان عوض خواهد شد. ابریشم ماده گرانبها و ارزشمندی است که از کرم ابریشم گرفته می شود. پيله های بدست آمده از کرم ها که بیشتر در مزارع توت زندگی می کنند، سفیدند و در نتیجه ابریشم حاصل هم سفید است و اگر بخواهیم آنها به رنگ های

